

در پرتوی آرامش و سکوت، تمامی معضلات حل میشوند. چنین حالتی از روشنایی نمیتواند از درون اندیشه هایی که کهنه هستند، شکل گیرد. حتی دانش نیز بخودی خود قادر به شکل دهی آن نیست. این نور را نمیتوان با ساختاری مثل زمان و یا براساس تمایلات بوجود آورد. این نور فقط به فقط در مراقبه است که جان میگیرد. مراقبه یک امر خصوصی و شخصی نیست؛ تلاشی خصوصی برای کسب یک لذت خاص نیست؛ لذت جدائی آفرین و منفک کننده است. در مراقبه خط جدائی بین من و تو ناپدید میگردد؛ روشنی ناشی از سکوت و آرامش، وقوف بر " من " را از بین میبرد. میتوان در مورد خود دست به مطالعات و بررسیهای بی پایانی زد، چون این " خود " در حالتی است که هرروزه تغییر میکند، اما در همه حالات این اهداف اوست که در مدنظر قرار میگیرد، هرچقدر هم انسان خود را قادر و بزرگ بداند. سکوت همان رهایی است، و زمانی سکوت جان میگیرد که در همه حالات انتظام کاملی بر انسان غلبه داشته باشد.

جنگلی بود که در کنار دریا قرار داشت. وزش مداوم باد درختان کاج را از شکل انداخته و جلوی رشد آنها را گرفته بود، و بهمین خاطر شاخه هایشان فاقد برگهای سوزنی و کاملاً لخت بودند. اگر چه حال فصل بهار بود، اما بنظر میرسید این درختان دیگر هیچ بهاری نخواهند داشت. بهار در آنجا حضور داشت، اگر چه بسیار دور از وزش مداوم باد و چنین هوایی است که بسیار شورمزه بود. آری بهار آنجا در لابلای تمامی شکوفه های بلوط، در ساقه های علفهای تازه رسیده و در هر برگگی از بوته های وحشی حضور داشت، همچون شمعهایی که با نور و اشعه خورشید شعله ور میشد. مرغابیها بهمراه جوجه هایشان، گلهای نرگس و لاله نیز در آنجا و در بطن این حضور زیبای بهار بودند. اما اینجا، این درختان کاج لخت بودند، بدون کمترین سایه ای، و هر درختی در جدال مرگ و زندگی قرار داشت، با تنه ای که چروکیده، پوسیده و لخت بود. آنها خیلی به دریا نزدیک بودند. این منطقه از زیبایی خاصی برخوردار بود، همراه با نگاهی که از رنجی آرام نشان داشت، به سوی دورها تا آنجاهایی که بیشه تداوم داشت، مینگریست؛ چون بادی که امروز میوزید بسیار سرد و تیز بود؛ و همزمان امواج بسیار بلند و بادهای بسیار قدرتمند تلاش دارند که حضور بهار در این منطقه را هرچه بیشتر به عقب برانند. آسمان بالای سطح دریا مه آلود بود و ابرهای متراکم تمامی سطح این سرزمین را، با همه کانالهایش، جنگلهایش و زمینهای مسطح اش پوشانده و در چنگال خود گرفته اند. حتی لاله های بسیار کوتاه نیز کاملاً به زمین چسبیده

بودند، در کنار یکدیگر فشرده شده و درخشش رنگهای آنها همچون روشنایی ملایم و لطیفی بود که سطح این مرغزار را پوشانده بود. پرندگان در جنگل بودند، البته نه در لابلای شاخه های کاج. همچنین یکی دوتایی مرغ مینا با آن منقارهای زرد رنگشان، و چند تایی قمری نیز به چشم میخوردند. نور روی سطح آب حالتی کاملاً اعجاب انگیز داشت.

مردی تنومند بود، هیکلی درشت و دستانی بزرگ و پهن داشت. میبایست خیلی ثروتمند باشد. او نقاشیهای مدرن را جمع آوری کرده، و به داشتن چنین مجموعه ای بسیار افتخار میکرد، به مجموعه ای که بنظر برخی باصطلاح صاحب نظر بسیار جالب بود. زمانی که او این نکته را یاد آوری میکرد، میتوانستی غرور ناشی از بودن در چنین موقعیتی را در چشمانش بخوانی. او سگی بسیار بزرگ، پرتحرک و بازیگوش داشت - حتی خیلی سرزنده تر از صاحبش. میتوانستی تمایل این سگ را در چشمانش بخوانی که مایل بود در لابلای جلبکهای و علفهایی که در کناره دریا جمع شده بودند دویده و حتی امواج دریا را شکار کند، اما با همه اینها خیلی ساکت و گوش بفرمان در گوشه مورد نظر صاحبش نشسته بود، طوری که از بیکاری و اینکه مجاز نیست اشتیاقش را پی بگیرد، به آرامی به چرت زدن افتاد.

اموال بیشتر از اینکه ما آنها را در اختیار داشته باشیم، ما را در بند خود اسیر میکنند. قصر، خانه، تابلوهای نقاشی، کتابها، علم و دانسته ها جایگاهی مهم تر از انسان کسب میکنند. به گفته خودش، او مطالعات زیادی داشت، و در کتابخانه اش کتابهایی موجود است که مشخصاً آخرین آثار بسیاری از نویسندگان معروف میباشد. او درباره پیچیدگی تاثیر روانی مواد مخدر و مدرن شدن استفاده از آن صحبت میکرد، امری که داشت در تمامی سطوح جامعه گسترش پیدا میکرد. او مردی ثروتمند و بسیار موفق بود، و گذشته ای بسیار تهی و حتی سطحی داشت، بگونه ای که هیچگاه توسط کتابها، تابلوهای نقاشی و حتی آگاهی در زمینه امور تجاری نمیتواند پر شده و تعمیق یابد.

مضحکه زندگی در اینجاست که تلاش میکنیم اینچنین تهی بودنی را با استفاده از تصاویر تخیلی و ذهنی پر نماییم. اما با همه اینها این تهی بودن و سطح گری باقی میماند. تاسف در اینجاست که بخواهیم هیجانان بی ثمر ناشی از تملک را دنبال نماییم. از چنین تلاشی است که اعمال نفوذ پای میگیرد و اعتباری برای " من " در هر فردی بروز میکند، و با تمامی کلماتی که میان تهی هستند و با گستره عظیمی از یادها و خاطرات که از چنین اموری بر میخیزند و آنها نیز بزودی ناپدید شده و هیچگاه نیز باز نخواهند گشت. خالی بودن اینچنین و چنین احساسی از

تنهایی، با تحریکات ویژه اندیشه دامن زده میشود و با دانشی که از آن بوجود میآید، تغذیه میگردد.

تاسف و اندوه ناشی از چنین تلاشهای بی ثمری است که انسان را نابود میکند. افکارش حتی به اندازه کامپیوتر نیز خوب نیست، و او در عین حال با استفاده از چنین افکاری است که میخواهد با مشکلات و مسائل زندگی روبرو شود، بهمین جهت است که خود در این رابطه از بین میرود. شاید بشر روزی به این پوچی و بی معنی بودن پی ببرد، آنهم در آخرین لحظات پیش از مرگ خود _ که البته به اندازه کافی دیگر دیر شده.

بهمین جهت مالک بودن، داشتن چنین و چنان موقعیت و یا شخصیتی، تملک بر همه آن چیزهایی که بدست آوردنی است، و یا حتی داشتن خانه ای از خود، همه اینها بیش از حد مهم میشوند، و چنین فاجعه ای باعث نابودی عشق میگردد. شما یا میتواند این را داشته باشید، یا آن دیگری را، هیچگاه نخواهید توانست هر دوی اینها را با هم داشته باشید. یکی باعث دامن زدن به روحیه اعتراض و تقابل و رنجوری است، چیزهایی که تنها ثمره های موجودیت و زندگی کنونی بشریت است؛ آن دیگری در پشت تپه ها و در درون جنگلها جای دارد.